

## معناشناسی تاریخی ماده قرآنی رَشَد؛ با رویکرد تاریخ واژه‌نگاری و ریشه‌شناسی

### پرویز آزادی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۲۰، صفحه ۵۷ تا ۸۳ (مقاله پژوهشی)

### چکیده

ماده قرآنی رَشَد از جمله واژگانی است که در تفسیر قرآن کریم محل اختلاف نظرات مفسران است. مفهوم رَشَد و مشتقات آن در تعلیم و تربیت اسلامی و همچنین در موضوعات روانشناسی کاربرد دارد. مفسران برای این واژه معانی هدایت، ایمان، خیر، حق، صلاح دیدن، علم، عقل، دلایل و بینات و پایداری در دین را مطرح کرده‌اند. از سوی دیگر در معاجم لغوی معانی مقابل غی و ضلال، هدایت، ارشاد، راهنمایی، پایداری در راه حق، و صلاح را بیان کرده‌اند. روشن شدن معنای دقیق این ماده هم تفاسیر دقیق‌تری از آیات قرآن کریم ارائه می‌کند و هم موجب فهم بهتر برخی موضوعات مطرح شده در سنت و فرهنگ اسلامی می‌شود. رَشَد از جمله ریشه‌هایی است که در زبان‌های نیای زبان عربی سابقه دارد و نحوه شکل‌گیری آن به ریشه‌شناسی در زبان‌های آفروآسیایی و سامی بازمی‌گردد. در این نوشتار ابتدا تاریخ واژه‌نگاری بررسی و تحلیل می‌شود سپس اختلافات تفسیری به صورت دسته‌بندی شده ارائه می‌شود. در ادامه با پیجویی ریشه‌های ثنایی در دو ریشه رَش و رَشَد سه روش ساخت واژه (پیش‌سازی، پس‌سازی و تلفیقی) معانی متعدد آن بررسی شد. در انتها مسیر ساخت واژه از دو طریق بیان شد که در نتیجه دو دسته معنای هدایت مستمر و تثبیت شدن به دست آمد.

**کلیدواژه‌ها:** معناشناسی تاریخی، ریشه‌شناسی، رَشَد، تاریخ واژه‌نگاری، تثبیت شدن، هدایت مستمر.

## درآمد

معناشناسی تاریخی و به طور مشخص ریشه‌شناسی تاریخی تمایز میان ساخت صرفی و ساخت دیرین واژگان را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مقصود از ساخت دیرین مواردی از ساخت است که از قواعد متعارف صرفی در دوره مورد مطالعه از تاریخ هر زبان پیروی نمی‌کند و با استفاده از علم صرف متعارف برای آن دوره از تاریخ زبان، امکان توضیح آن ساخت‌ها وجود ندارد؛ واژه مورد نظر در در دوره تاریخی خود معمولاً با یک الگوی صرفی تولید شده ولی آن قواعد صرفی به تاریخ سپرده شده است و در صرف متعارف برای دوره مورد بحث غیر قابل توضیح و گاه حتی غیر قابل درک است که در صرف متعارف به این موارد جامد در برابر مشتق گفته می‌شود. (پاکتچی، ۱۴۰۰ش. ۱۰۵-۱۱۰) بر اساس اصول زبان‌شناسی تاریخی، اگر بتوان دلالت یک واژه عربی بر یک معنا را در دیگر زبان‌های خویشاوند نیز بازیابی کرد، نتیجه این می‌شود که با معناسازی کهنی مواجهیم که ساخت آن به سال‌ها پیش از انشعاب زبان عربی از دیگر زبان‌های سامی بازمی‌گردد؛ ولی اگر دلالت یک واژه بر یک معنا تنها در زبان عربی باشد و در سایر زبان‌های سامی نباشد، می‌توان گفت که در اینجا معنا سازی جدیدی روی داده است که خاص زبان عربی است و چندان قدمتی ندارد. (طیب‌حسینی و دیگران، ۱۴۰۱ش. ۸-۹)

معناشناسی تاریخی، تک واژها را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ یعنی معناشناسان بر روابط معنایی میان واژگان و ساختار معنایی آنها تمرکز می‌کنند. (بوسمان<sup>۱</sup>، ۲۰۰۶م. ۱۰۴۸) مطالعه منشا، معنای اصلی و تحول تک واژگان و همچنین مطالعه ارتباط آنها با کلمات مختلف در زبان‌های متفاوت ولی از یک ریشه را ریشه‌شناسی می‌گویند. (همان، ۳۸۵) به عبارت دیگر ریشه‌شناسی تاریخی، مطالعه منشا یا تاریخچه معنای واقعی یا اصلی کلمات است؛ یعنی منشا و تاریخ یک واژه خاص را بررسی می‌کند. (کمپبل و مکسیکو<sup>۲</sup>، ۲۰۰۷م. ۵۶-۵۷) بدین نحو زبان‌شناسی تاریخی زمینه‌ای است که در آن تلاش می‌شود اطلاعات به صورت نظام‌مندی بر اساس اسناد مکتوب بازیابی شود. (همان، ۱۵۲)

زبان باستانی آفروآسیایی، مادر خانواده زبانی بسیار وسیعی است که با کشف ارتباط میان زبان‌های سامی با زبان آفروآسیایی، ریشه‌یابی واژگان عربی را وارد مرحله جدیدی ساخته است. تا قبل از چند دهه گذشته سامی‌شناسان تصور می‌کردند که همه ریشه‌های زبان سامی از همان ابتدا همواره ثلاثی بوده است، در صورتی که مشخص شده است که اسم‌ها و فعل‌های فراوانی ریشه ثنائی

---

1. Bussmann  
2. Campbell & Mixco

داشته‌اند. (آلبیری<sup>۱</sup>، ۱۹۲۳م. ۱۷۵-۱۷۷) وجود اسامی‌ای همانند ید، یم، دم، افعال ناقصه، ریشه‌های رباعی تکراری از قبیل کَبکَب، یا افعال امری همانند قُم و نِم این گمانه را تقویت کرده است که چه بسا در آغازین مراحل پیدایش زبان سامی، ریشه‌های اسامی یا افعال دو حرفی بوده‌اند. مقایسه زبان سامی با سایر زبان‌های آفروآسیایی این گمانه را بیشتر تقویت می‌کند. (مُسکاتی<sup>۲</sup>، ۱۹۸۰م. ۷۰-۷۳؛ بنت<sup>۳</sup>، ۱۹۹۸م. ۶۱-۶۳)

### طرح مسأله

این نوشتار تلاش دارد ماده قرآنی رشد را با روش ریشه‌شناسی تاریخی مورد مطالعه قرار دهد تا نحوه شکل‌گیری آن در زبان‌های نیای زبان عربی تا رسیدن به خود زبان عربی مشخص شود و در عین حال تطورات معنایی آن نیز تبیین شود. در کتب لغت و تفسیر پراکندگی فراوانی در نظریات مبین ماده رشد وجود دارد که تا حد زیادی ناشی از دور شدن از زبان عصر نزول و همچنین مرتبط با تعدد ریشه‌ها در سابقه تاریخی زبان‌های نیای آن است. روش به کار رفته در این پژوهش ریشه‌شناسی به سبک معمول در زبان‌شناسی تاریخی است و داده‌های کتب لغت و تفسیر نیز در این مسیر به کار رفته است.

در این نوشتار ابتدا تاریخ واژه‌نگاری ماده رشد در میان لغویون در گذر زمان بررسی می‌شود. در مرحله دوم تیرگی معنایی موجود در ماده رشد که موجب اختلافات تفسیری عمده‌ای در طول تاریخ شده است بررسی می‌شود. در مرحله سوم ریشه‌شناسی این ماده در میان زبان‌های نیای زبان عربی و نحوه شکل‌گیری و تداوم آن در زبان عربی بحث و معانی پیشنهادی ارائه می‌شود و در نهایت تاثیر نتیجه‌ها بر فهم آیات قرآن کریم بررسی می‌شود.

### ماده «رشد» از منظر تاریخ واژه‌نگاری

در قدیمی‌ترین منبع متناسب به خلیل بن احمد (د. ۱۷۵ق) رشد در برابر غی و ضلال و به معنی دست یافتن به کار یا راه درست و ارشاد به معنی راهنمایی و هدایت کردن آمده است. (خلیل، ۱۴۰۹ق. ۶/۲۴۲) تا انتهای قرن چهارم معنایی جدیدی ارائه نشده و همین سخنان تکرار شده است تا اینکه ابن فارس در قرن چهارم (د. ۳۹۵ق) بر این نظر است که رشد ریشه‌ای است که دلالت بر پایداری در راه دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲/۳۹۸) این جدیدترین نظری است که تا این تاریخ ارائه شده و جالب هم این است که به این قول کم‌توجهی شده و کمتر تکرار و تبیین شده است. در قرن

---

1. Oleary  
2. Moscati  
3. Bennett

هفتم ابن‌اثیر (د. ۶۰۶ق) آرشد را به معنای هدایت و راهنمایی گرفته است (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷ش. ۲/۲۲۵) که تکرار قول خلیل و دیگران است. در قرن هشتم فیومی (د. ۷۷۰ق) رشد را به معنای صلاح که همان مخالف غی و ضلال است گرفته است و آن را دست یافتن به درستی و راستی معنی کرده است. (فیومی، ۱۴۱۴ق. ۲/۶۸۸).

در قرن نهم فیروزآبادی (د. ۸۱۷ق) رَشَد را به پایداری در راه حق با تعصب شدید دانسته است و رشید را به معنای هادی که از صفات خداوند است می‌داند. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق. ۱/۴۰۷) این افزوده فیروزآبادی به قول ابن‌فارس، در ادامه همین مقاله بیشتر توضیح داده خواهد شد که با ریشه‌شناسی تاریخی نیز تایید می‌شود. در قرن یازدهم، طریحی (د. ۱۰۸۵ق) به عنوان یک قول غیر معروف رشد را به معنی دست یافتن به حق و هدایت شدن به آن می‌داند. وی رشد را به معنی صلاح، و ارشاد را به معنای راهنمایی می‌داند. (طریحی، ۱۳۷۵ش. ۳/۵۰) در قرن دوازدهم یک مفهوم جدیدی به رشد اضافه شده است؛ زبیدی (د. ۱۲۰۵ق) نقل کرده که رشد در هر امر دنیوی پسندیده به کار می‌رود همان طور که غی در امور مذموم به کار می‌رود ولی برای آن شاهد یا استدلالی نمی‌آورد. از نظر او رشید به معنای کسی است که تقدیرش خوب پیش می‌رود و به هدف دست می‌یابد بدون این که کسی او را راهنمایی کند یا از او پشتیبانی کند. ارشد را به راه میانه‌رو معنی کرده است. (زبیدی، ۱۴۱۴ق. ۴/۴۵۵-۴۵۳) این افزوده‌ها توسط زبیدی از ابتکارات خاص او است که با ریشه‌شناسی تاریخی تایید نمی‌شود و بیشتر تعبیر ذوقی است. از نظر مصطفوی نیز اصل واحد در این ماده هدایت به خیر و صلاح است. (مصطفوی، ۱۳۸۵ش. ۴/۱۴۸)

درباره مشتقات رشد برخی گفته‌اند چه بسا رَشَد لهجه خاصی از رُشد باشد که در میان لهجات عرب بوده و در قرآن کریم استفاده شده است. برخی نیز میان رُشد و رُشد این‌گونه تمایز قائل شده‌اند که رَشَد نقیض غی و رَشَد نقیض ضلال است. (خلیل، ۱۴۰۹ق. ۲/۴۲۶) برخی به لهجه بودن رُشد و رَشَد اشاره کرده‌اند. (عسکری، ۱۴۰۰ق. ۲۰۶؛ طریحی، ۱۳۷۵ش. ۵۱/۳) و برخی نیز هر دو را به یک معنا و بدون تفاوت معنی کرده‌اند. (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق. ۳۹۸) و سه حالت رَشَد، رَشَد و رُشد را یکی دانسته‌اند (راغب، ۱۴۱۲ق، ۳۵۴). واژه رُشد در قرآن نیامده است و به معنی فرزندی است که از ازدواج شرعی به دنیا آمده است در مقابل زَنیه. (ابن‌اثیر، ۱۳۶۷ش. ۲/۲۲۵؛ طریحی، ۱۳۷۵ش. ۵۱/۳) برخی اینکه رُشد برای امور دنیوی و اخروی است ولی رُشد فقط برای امور اخروی است را قبول نکرده و معتقدند این با سماع سازگار نیست و در آیات نیز بر اساس قرائات در هر دو دسته به کار رفته است. (زبیدی، ۱۴۱۴ق. ۴/۴۵۳) نظر مصطفوی این است که رُشد و رَشَد و رشاد مصدر هستند ولی دلالت بر رویداد دارند. رُشد بر عارض شدن رویداد و رشاد

دلالت بر استمرار رشد با وجود الف دارد که مبالغه آن بیشتر از رشد است. رشید دلالت بر ثبوت و اتصاف دارد. در این صورت اولئک هم الراشدون یعنی کسانی که رشد با آنها به پا خواسته می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۸۵ ش. ۱۴۹-۱۵۰/۴)

در اینجا ذکر این نکته قابل توجه است که در زبان فارسی برای رشد معانی به راه شدن، هدایت شدن، استقامت در راه حق با استواری در آن، راست ایستادن در راه حق با ثبات و قرار، رستگاری بیان شده است، ولی در تداول فارسی‌زبانان به معنای رشد کردن و نمو کردن و بالا کردن و نشو و نما شده است. مثل رشد اجتماعی، رشد سیاسی، رشد یافته به معنای تکامل یافته، (دهخدا، ۱۳۷۷ ش. ۱۲/۱۲۰۸۴) به همین جهت در زبان فارسی معمولاً معنای نمو و تکامل برداشت می‌شود و همین امر موجب دور شدن از معنای اصلی واژه در سابقه تاریخی آن و همچنین در بافت قرآن کریم شده است. جالب این است که معنایی که با بررسی تاریخی حاصل خواهد شد، بسیار نزدیک به معنایی است که در زبان فارسی وجود دارد.

#### برداشت‌های تفسیری از ماده «رشد»

ماده رشد در قرآن کریم ۱۹ بار در ۹ سوره (بقره، اعراف، جن، نساء، کهف، انبیاء، غافر، حجرات و هود) به کار رفته است (عبدالباقی، ۱۴۱۸ ق. ۴۰۷) رشد یکی از مفاهیم تعیین‌کننده در فرهنگ اسلامی به خصوص در حوزه تعلیم و تربیت است. برای واژه رشد در میان مفسران معانی متعددی ذکر شده است:

**رشد:** اولین و پرکاربردترین روش مفسران، پرهیز از ترجمه و به کار بردن خود واژه رشد است که به علت کثرت موارد به آنها اشاره نمی‌شود. جالب این است این‌گونه تفسیر واژه رشد، چندان بستگی به مشتقات مختلف آن ندارد؛ یعنی تکرار رشد در تمامی مشتقات اعم از رشید، راشد، مرشد، رشاد، رشد، رشد، دیده می‌شود.

**هدایت:** این معنا پرکاربردترین معنای ماده رشد بعد از تکرار خود واژه رشد است. رشد به معنای هدایت (مقاتل، ۱۴۲۳ ق. ۱۶۴/۱ و ۲۳۶/۲ و ۲۱۴/۱ و ۸۳/۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷ ق. ۱۴۳/۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ ق. ۴۸۴/۴؛ فراء، ۱۹۸۰ م. ۲۰۶/۲ و ۱۹۳/۳) اعم از هدایت و بالاتر از هدایت (طباطبائی، ۱۳۹۰ ق. ۳۴۲/۲؛ طوسی، ۱۳۸۹ ش. ۱۵۰/۱۰) هدایت شدن به مصالح دین و دنیا (فخررازی، ۱۴۲۰ ق. ۲۶۶/۵) هدایت به راه حق و دوری از بدی‌ها (زمخشری، ۱۴۰۷ ق. ۱۴۴/۲) هدایت به خیر (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق. ۲۰۵/۶) هدایت به آن چه مایه نجات است (مکی، ۱۴۲۹ ق. ۴۳۳۰/۶) هادی در مُرشد (کاشانی، ۱۳۶۳ ش. ۱۴۴/۳؛ حقی، بی تا. ۲۲۵/۵) هدایت یافتن به راه‌های نیکی (زمخشری، ۱۴۰۷ ق. ۱۲۱/۳) هدایت به صحیفه یا حکمت یا توفیق خیر. (ابوحیان، ۱۴۲۰ ق. ۴۴۱/۷)

ایمان: ایمان (زمخشری، ۱۴۰۷ق. ۳۰۳/۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق. ۲/۲۳۶) ایمان به خدا و وحدانیت او و اخلاص عبادت برای خداوند (طوسی، ۱۳۸۹ش. ۷۹/۹) مومن در راشد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق. ۳۱۴/۱۸) مومن در رشید (ابوحیان، ۱۴۲۰. ۱۸۸/۶-۱۸۹) ایمان در رشاد (ابوحیان، ۱۴۲۰. ۲۵۹/۹).  
خیر: دست یافتن به خیر (طوسی، ۱۳۸۹ش. ۱۳۱/۲) خیر یا منفعت در رَشَدَا (مغنیه، ۱۴۲۵ق. ۳۸۴/۱) خیر رساندن در رَشَدَا (طوسی، ۱۳۸۹ش. ۱۵۷/۱۰).

حق: حق (ثعلبی، ۱۴۲۲ق. ۲/۲۳۶؛ طوسی، ۱۳۸۹ش. ۱۴۷/۱۰؛ ابوحیان، ۱۴۲۰. ۱۸۸/۶-۱۸۹) حقی که نفعی می‌رساند (طوسی، ۱۳۸۹ش. ۷/۲۵۶/۲۵۵) به حق دست یافتن (صدیق، بی تا، ۳۷۶/۶) پایداری در راه حق در راشد. (ابیاری، ۱۴۰۵ق. ۲۱۵/۱۱).

صلاح دیدن: رشد یابند یعنی صلاح دین خود را بدانند و اموال خود را حفظ کنند (مقاتل، ۱۴۲۳ق. ۱/۳۵۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق. ۴/۱۶۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ق. ۶/۱۸۳) عقل و صلاح و حفظ مال و علم به آنچه به صلاحش است (ثعلبی، ۱۴۲۲ق. ۳/۲۵۴) صلاح دین و نظر (ابوحیان، ۱۴۲۰. ۱۷۴/۵).

معانی دیگر: علاوه بر موارد فوق معانی پراکنده دیگری نیز برای رشد صورت گرفته است از قبیل علم: (مقاتل، ۱۴۲۳ق. ۲/۵۹۴)، عقل (طوسی، ۱۳۸۹ش. ۶/۴۰)، دلانل و بینات (ابوحیان، ۱۴۲۰. ۶۱۶/۲)، پایداری در دین (طوسی، ۱۳۸۹ش. ۴/۵۴۰)، در ستکاری در عمل به آنچه خداوند دوست دارد (طبری، ۱۴۱۲ق. ۱۵/۱۳۲)، تیسیر (مقاتل، ۱۴۲۳ق. ۲/۵۷۶؛ ماتریدی، ۱۴۲۶ق. ۷/۱۴۱)، استقامت (ابن عربی، ۱۴۲۲ق. ۶/۳۹۶)، و آشکار در رَشَدَا (شبر، ۱۴۰۷ق. ۴/۷۰؛ مراغی، بی تا. ۱۳۷/۱۵).

همانطور که ملاحظه شد در تفسیر ماده رشد اتفاق نظری میان مفسران وجود ندارد و در زمان‌های مختلف معانی متعددی از رشد صورت گرفته است که البته مبنایی برای این انتخاب معنا نیز بیان نشده است.

### ریشه‌شناسی تاریخی ماده «رشد»

گام نخست برای شناخت جامع از مسیر شکل‌گیری رشد در زبان عربی آن است که در زبان‌های نیای زبان عربی، پیشینه این ماده ثلاثی در ریشه‌های ثنایی بازجسته شود. از منظر روشی در جست‌وجو از ریشه ثنایی این ماده در زبان آفراسیایی<sup>۱</sup> - نیای زبان‌های سامی - احتمال‌های ذیل قابل تصور است:

الف. ساخت پس‌سازی:  $r\check{s}+d$

ب. ساخت پیش‌سازی  $r+\check{s}d$

ج. ساخت تلفیقی دو ریشه ثنایی  $r\check{s}+\check{s}d$  و سپس حذف هجای مکرر.

قابل ذکر است مشابه این‌گونه بررسی را می‌توان در مقالات ذیل نیز یافت:

مقاله «معناشناسی قسم در قرآن کریم؛ رویکردی تاریخی و فرهنگی» که برای ریشه‌شناسی قسم در زبان‌های سامی سه احتمال ساخت پسوندی  $K\check{S}+M$ ، ساخت پیشوندی  $K\check{S}+SM$  و ساخت دو بنی  $K\check{S}+SM$  و سپس حذف هجای مکرر مطرح شده است. (ر.ک. پاکتچی، ۱۳۹۵ ش. ۱۵-۱۸)

مقاله «رویکردی ریشه‌شناختی به ماده قرآنی عزم» با طرح نظریه شکل‌گیری این واژه به دو صورت پس‌سازی (عز+م) و پیش‌سازی (ع+زم) این واژه مورد بررسی ریشه‌شناختی قرار گرفته است. (ر.ک. پاکتچی، ۱۳۹۶ ش. ۳-۸)

مقاله «معناشناسی تاریخی و فرهنگی سبیل در قرآن کریم» که در بخش بررسی معناشناسی تاریخی، نظریه ساخت واژه به صورت پس‌سازی (سب+l) و پیش‌سازی (س+l) بررسی شده است. (ر.ک. پاکتچی و دیگران، ۱۳۹۸ ش. ۷۸-۸۱)

مقاله «معناشناسی تاریخی واژه مهر: کاوشی در دلایل حذف مهر از نظام واژگانی قرآن کریم» که در بخش بررسی ریشه‌شناسی تاریخی واژه مهر، چهار فرضیه طرح و بررسی شده است: ساخت پیش‌سازی  $m+hr$ ، ساخت میان‌سازی قرار گرفتن واج  $/h/$  در میانه بن ثنایی  $mr$ ، ساخت پس‌سازی  $mh+r$  و ساخت بر اساس ترکیب دو بن  $mh+hr$  و سپس حذف هجای مکرر. (ر.ک. طیب‌حسینی و دیگران، ۱۴۰۱ ش. ۱۱-۱۲).

با این حال تاکنون مقاله‌ای در موضوع ریشه‌شناسی تاریخی ماده رشد تالیف نشده است. قبل از ورود به بحث ریشه‌های ثنایی، بیان این نکته ضروری است که در زبان سامی متقدم میان سه همخوان ادغام صورت گرفته است؛ یعنی  $s^1*$  با  $s^3$  ادغام شده‌اند. شبیه این ادغام در نوشتار سبائی متاخر نیز روی داده است. (هینه‌گارد، ۲۰۱۷ م. ۱۹) شرح این مطلب به این صورت که در زبان پیشاسامی سه همخوان وجود دارد:

الف.  $s^1*$ : همخوان لثوی صغیری [s]، که به صورت س در عربی کلاسیک باقی مانده است.

ب.  $s^2*$ : همخوان سایشی کناری [ʃ]، (در IPA chart تقریباً به صورت آثلا تلفظ می‌شود)،

که در عربی کلاسیک به صورت شین باقی مانده است.

## 1. Huehnergard

۲ جهت شنیدن تلفظ صحیح به سایت IPA chart مراجعه شود.

ج.  $s^3$ : همخوان لثوی سایشی [ʃ]، (این همخوان در سامی متقدم به صورت تس، تقریباً همانند Z آلمانی، تلفظ می شده است) و در زبان عربی به س تبدیل می شود و با  $s^1$ \* ادغام و یکی می شود. (الجلاد<sup>۱</sup>، ۲۰۱۸م. ۳۱۷) یعنی دو نوع S در زبان عربی به سین تبدیل و موجب پدید آمدن مشترک لفظی‌های فراوانی می شود.

جدول ذیل این تغییرات را در زبان عربی و برخی زبان‌های سامی (سبائی، عبری و سریانی) به خوبی نشان می دهد که هر زبانی تعامل متفاوتی با  $s^1$  و  $s^2$  و  $s^3$  سامی متقدم داشته است.

IPA Pron.	Proto-Semitic	Sabaic	Hebrew	Classical Arabic	Syriac
/s/	*s <sup>1</sup>	ሰ	ש	س	ܣ
/ʃ/	*s <sup>2</sup>	ሸ	שׁ	ش	ܫ
/ʃs/	*s <sup>3</sup>	ሸ	שׂ	س	ܫ

بنابراین در ریشه‌های متعددی که گاهی به صورت سین یا شین و حتی ص (که از حروف ابتکاری خاص زبان عربی است) بایستی به دنبال معانی مشترک گشت. با بیان این مقدمه فرضیات مختلف مورد بررسی قرار می گیرد:

### الف. ساخت پس‌سازی: rš+d

برای ریشه ثنائی rš چند ریشه متفاوت در زبان‌های نیای زبان عربی قابل پی‌جویی است:  
 الف-۱. ریشه Raç یا \*ruç∇: در زبان نوستراتیک به معنای دویدن است. (دالگوپولسکی<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸م. ۱۹۶۵) در زبان‌های آفروآسیایی Raç به معنی رفتن و دویدن. در سامی \*rVwVš معنی دویدن. (اکدی rāṣu عبری rwš آرامی rḥš. گعزی rwš). در چادی غربی -raç\* به معنی رفتن. و در چادی شرقی a-ras\* با قدم‌های بزرگ راه رفتن است. (أورل و استولبوا<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵م. ۲۰۸۱). تبلور این ریشه در زبان عربی به سه صورت مشاهده می‌شود؛

الف-۱-۱: صورت اول رَهَس /رَهَص. رهس به معنای کوبیدن شدید است (حمیری، ۱۴۲۰ق. ۲۶۵۸/۴؛ ابن سیده، ۱۴۲۱ق. ۲۱۷/۴) یا رَهَصَ که بر فشار و کوبیدن (ابن فارس، ۱۴۰۴ق. ۲/۴۴۹) و همچنین بر شدت فشار هم دلالت دارد (طریحی، ۱۳۷۵ش، ۱۷۲/۴) که توسعه معنایی دویدن است. الرَّهَصَةُ زخمی است که از برخورد محکم سنگ بر سُم حیوان و ایجاد زخم در آن روی می‌دهد. (ابن درید، ۱۹۸۸ق. ۲/۷۴۵). آثار آن را در زبان ترگوم در قالب سبب و مسبب به صورت

1. Al-Jallad
2. Dolgopolsky
3. Orel & Stolbova



رِسْأ /risāh/ به معنای صحنه، میدان و میدان مسابقه (جسترو،<sup>۱</sup> ۱۹۰۳م. ۱۴۷۵) رِیْشْأ /rišus/ و رد و اثر می‌توان یافت. (همان، ۱۴۷۸) و به صورت ršwt در زبان عبری به معنای منطقه و زمین است. (هوفتایزر و یونگلینگ،<sup>۲</sup> ۱۹۹۵م. ۱۰۸۵)

الف-۱-۲: صورت دوم رَهْشَ است که دلالت بر اضطراب و تحرک دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق. ۲/۴۴۸) و الرَّهْش نیز در حیوان است که پاهای آن به هم می‌خورد و زخمی می‌شود. (ازهری، ۱۴۲۱ق. ۶/۵۲) ارْتَهَشْتُ رَجُلًا الدَّابَّةُ یعنی پاهای حیوان به هم ساییده شد و برخی، برخی دیگر را زد. (زبیدی، ۱۴۱۴ق. ۸/۳۱۳).

الف-۱-۳: طبق قاعده تبدیل هاء به همزه در زبان عبری این ریشه از rḥs به صورت rḥs در می‌آید که نمونه‌های فراوانی از این تبدیل را می‌توان در زبان عبری (الحسیمی، ۱۴۱۵ق. ۱۱۵-۱۳۷) و یا در سایر زبان‌های پیشاسامی غربی مشاهده کرد (روبین،<sup>۳</sup> ۲۰۱۰م. ۲۸) گشتارمندی میان همزه و هاء در ساخت‌های دیرین عبری به این صورت بوده است که استفاده از پیش سازه h- به جای -ه' (به جای ا) در باب افعال رواج نسبی داشته و از رسوبات این ساخت در عربی کلاسیک فعل هَرَأَقَ به عنوان گشتارمند اَرَأَقَ در کتب دستور کلاسیک به عنوان موردی نادر یاد شده است. (پاکتچی، ۱۴۰۰ش. ۱۰۷) این تغییر در زبان اکدی نیز به صورت rāšu یا rēšu وجود دارد که به دو دسته معنایی فراوان، بسیار و سر، بالا، آغاز است. (موس‌آرنولت،<sup>۴</sup> ۱۹۹۵م. ۹۸۸) رِیْشْأ /rīš/ در زبان ترگوم نیز به معنای سر و رئیس است. (جسترو، ۱۴۷۷) واژه Rēšu یا rāšu از همین ریشه در زبان آشوری به معنای فراوان بودن، سر، بالا، آغاز (موس‌آرنولت، ۱۹۰۵م. ۹۸۳) و در زبان عبری نیز رأس دلالت بر جمع شدن و بلندی دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق. ۲/۴۷۱) و به بالای هر چیزی راس گفته می‌شود. (صاحب، ۱۴۱۴ق. ۸/۳۷۳)

الف-۲: ریشه raḥah در زبان آفروآسیایی \*raḥah به معنای ریختن (مایعات) و خیس کردن است. در سامی \*rVšah به معنای نشت است. در چادی غربی \*rVĉ به معنی تر شدن. چادی شرقی \*raĉ به معنی مرطوب و خیس خوردگی است و صورت عبری آن ršh است. (اُورل و استولبووا، ۱۹۹۵م. ۲۰۸۲) که در زبان عبری به رطوبتی که از چیزی خارج می‌شود می‌گویند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق. ۲/۳۹۷) در ادامه همین معنا ریشه -riĉ\* یا \*rāš∇ در زبان آفروآسیایی به معنی پاشیدن (مایعات) است که در زبان سامی به صورت \*rVš به معنی پاشیدن است (دالگوپولسکی،

1. Jastrow
2. Hoftijzer & Jongelling
3. Rubin
4. Muss-Arnolt

۲۰۰۸ م.؛ ۱۹۹۹؛ آورل و استولبووا، ۱۹۹۵ م. (۲۱۱۱) این ریشه بعدها معنای شب‌نم و رطوبت یافت. در سامی غربی ریشه ršš و در سریانی ریشه rss به معنای پاشیدن و در زبان ترگوم ریشه rss پاشیدن و نم‌نم باران معنی می‌دهد. (دالگوپولسکی، ۲۰۰۸ م. ۱۹۹۹) واژه ršš / רִישׁ / و ršš / רִישׁ / در زبان ترگوم به معنای قطره و زهر (سم) است. (جسترو، ۱۹۰۳ م. ۱۴۷۵ و ۱۴۷۸) در عبری کتاب مقدس به معنای پاشیدن و در زبان عربی به صورت ršš است (دالگوپولسکی، ۲۰۰۸ م. ۱۹۹۹) که تداوم این معنا را می‌توان در ریشه رش در زبان عربی دید که به معنای مرطوب شدن یا ریختن آب و خون و اشک دید. (ابن سیده، ۱۴۲۱، ۷/۶۱۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴ اق. ۹/۱۲۰) و در شاخه جنوبی حاشیه‌ای زبان سامی، در زبان گعزی /rasħa/ / ረሰሐ / به معنای مرطوب شدن است. (لسلاو، ۱۹۹۱ م. ۴۷۴)

الف-۳. ریشه \*rasVw: در زبان آفرواسیایی \*rasVw به معنی مرگ و خواب است. در زبان مصری به صورت rswt به معنی خواب و مرگ و در زبان چادی غربی -ras\* به معنی مرگ است (آورل و استولبووا، ۱۹۹۵ م. ۲۱۰۰). در تغییرات صوتی عربی آغازین با تبدیل سین به هاء آثار این ریشه را می‌توان یافت. اولین اثر آن را در رهواً است که به هر چیزی که ساکن است و حرکتی ندارد گفته می‌شود. (مهنا، ۱۴۱۳ اق. ۱/۵۲۱) این معنا توسعه معنایی حالت مرگ یا خواب است که هیچ حرکتی در آن نیست و آثار آن در آیه «وَأَتْرَكِ الْبَحْرَ رَهْوًا» (دخان/۲۴) دید که دلالت بر سکون و آرامش دارد. (زبیدی، ۱۴۱۴ اق. ۱۹/۴۸۵) همچنین الرهو به جای گود از زمین گفته می‌شود که اطراف آن بلندتر است. و یا گودالی که در آن آب جمع می‌شود. (زهری، ۱۴۲۱ اق. ۲۱۳-۲/۲۱۵) در زبان فارسی هم مرداب یعنی آبگیر عمیق و پرعرض و طول (معین، ۱۳۸۴ ش. ۳/۲۷۳۱) این ویژگی معناسازی را دارد که از نظر معنایی بسیار به هم نزدیک هستند.

الف-۴: ریشه ršš: در زبان آفرواسیایی مرصوص از ریشه ršš به چیزی که محکم و کامل جفت شده باشد گفته می‌شود. (زامیت، ۲۰۰۲ م. ۱۹۴) از این ریشه معنای قدرت و ثبات نیز اتخاذ می‌شود. در سامی شمالی مرکزی در زبان ترگوم /rāšut/ / רִישׁוּת / به معنای قدرت، توان، و کنترل است. (جسترو، ۱۹۰۳ م. ۱۴۹۹) در آرامی یهودی ršh به معنای قدرت است. ršwt در زبان عبری به معنای قدرت. (هوفتایزر و یونگلینگ، ۱۹۹۵ م. ۱۰۸۵) /ršī/ / רִישׁ / و /rāšāh/ / רִישָׁה / در زبان ترگوم به معنای قدرت داشتن است. (جسترو، ۱۹۰۳ م. ۱۵۰۰) بعد از تثبیت معنای فوق از زمانی به بعد به معنای مصادیق و جلوه‌های قدرت داشتن توسعه معنایی یافته است، همانند /rəšūtā/ / רִישׁוּתָא / در زبان ترگوم به معنای اجازه، مجوز، /rəšī/ / רִישׁ / و /ršāh/ / רִישָׁה / به معنای اجازه داشتن، شجاعت. و

با حرف  $\text{b/} \text{ב}$  در ابتدا به معنای ادعای قدرت بر چیزی داشتن، ادعای دینی را داشتن، قرض دادن (جسترو، ۱۹۰۳م. ۱۴۹۹-۱۵۰۰). در زبان عبری  $\text{ršwt}$  به معنای دارایی شخصی (هوفتایزر و یونگلینگ، ۱۰۸۵)  $\text{ršh/} \text{רֶשֶׁת}$  اجازه دادن، در آرامی یهودی قدرت داشتن، در آرامی قدیم علت، موجب، در زبان نبطی اجازه داده شده، در سریانی متهم کردن، آشوری  $\text{rašū}$  به معنی دارا بودن. (گزنویس، ۱۹۳۹م. ۹۵۷)  $\text{rīšu}$  در زبان آشوری به معنای فریاد زدن و شادی کردن، برده، اموال. (موس آرنولت، ۱۹۰۵. ۹۸۵) که همگی از مصادیق یا مظاهر قدرت است.

این معنا در شاخه جنوبی مرکزی  $\text{rāšū}$  در عربی به معنی محکم شدن. (گزنویس، ۱۹۳۹م. ۹۵۷) رصّ به معنی کسی است که کار خود را به استواری انجام دهد یا بنا را استوار سازد. (ابن درید، ۱۹۸۸م. ۱/۱۲۱)  $\text{مَرصُوصٌ}$  یعنی محکم شد و به هم پیوست (ابن سیده، ۱۴۲۱ق. ۸/۲۶۶) رص الشيء یعنی قسمتی از یک چیز را به قسمت دیگر آن پیوند داد به صورتی که میان آنها خللی نباشد. (مطرز، ۱۹۷۹م. ۱/۳۳۱)  $\text{رَسی}$  و  $\text{أرَسی}$  به معنای ثبات یافتن همانند جبل راس (ابن درید، ۱۹۸۸م. ۳/۱۲۵۷)  $\text{رَسَوْتُ بَيْنَ النَّاسِ رَسَوًّا}$  یعنی میان مردم آشتی (حمیری، ۱۴۲۰ق. ۴/۲۵۰۱)، و پیوندی استوار برقرار کردم. و  $\text{الجِبَالُ الرَّوَّاسِي}$  و  $\text{الرَّاسِيَات}$  یعنی کوه‌های ثابت و استوار. (زهري، ۱۴۲۱ق. ۱۳/۴۰) که به زمین چسبیده است. همانند آیه « $\text{رَوَّاسِي شَامَخَات}$ » (المرسالات/۲۷)، یعنی کوه‌های ثابت و استوار، «و  $\text{الْجِبَالُ أَرْسَاهَا}$ » (نازعات/۳۲) یعنی کوه‌های ثابت یافته و استوار شده. از سوی دیگر معنای ثبات و قرار هم از این معناست همانند « $\text{يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا}$ » (الأعراف/۱۸۷)، یعنی زمان ثبوت آن. (راغب، ۱۴۱۲ق. ۳۵۳-۳۵۴) و  $\text{رَسَا عَنْهُ حَدِيثًا}$  یعنی از او نقل کرد که به نحوی اشاره به تایید و تثبیت قول از کسی است. (زبیدی، ۱۴۱۴ق. ۱۹/۴۴۵۹)  $\text{rāšū}$  در عربی رسا(و) به معنی محکم شدن.

در شاخه سامی جنوبی حاشیه‌ای در زبان حبشی  $\text{rasy/} \text{ረሰ}$  گذاشتن (موجبات.. را فراهم کردن)، قرار دادن، آماده کردن. در زبان سبائی  $\text{rsw}$  به معنی بنده خدا. (گزنویس، ۱۹۳۹م. ۹۵۷)  $\text{rs}^1\text{y}$  سنگینی کردن،  $\text{rs}^2\text{w}$  بخشیدن چیزی،  $\text{Rs}^2\text{y}$  پیشنهاد دادن، و سرانجام  $\text{rs}^3\text{q}$  بنا کردن و ساختن است. (بیستن، ۱۹۸۲م. ۱۱۸)

### ب. ساخت پیش‌سازی $\text{r+šd}$

برای ریشه ثنایی  $\text{šd}$  در زبان‌های نوستراتیک حالت‌های مختلفی می‌توان یافت:

ب-۱: ریشه  $*\acute{c}^{\prime}u'd$  در زبان نوستراتیک به معنی دستِ دراز شده و در زبان‌های جانشین زبان نوستراتیک به معنای امتداد است. (دالگوپولسکی، ۲۰۰۸م. ش ۲۸۷) در راستای همین معنا در زبان آفروآسیایی  $*sad$  به معنی ریسمان. در سامی  $*ma-\acute{s}ad$  با افزودن پیش ساز  $*ma$  به معنی طنابی از پوسته درخت است. (أورل و استولبووا، ۱۹۹۵م. ۲۱۶۰) که معنای کشیده شدن و امتداد را در خود دارد؛ چرا که خود  $*-\acute{s}ad$  در زبان‌های سامی به معنای گسترش دادن در طول است (اهرت<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵م. ش ۵۰۸).

در شاخه شمالی حاشیه‌ای زبان سامی این ریشه در زبان اکدی به صورت  $\acute{S}ad\acute{a}du$  به معنای کشیدن (عامل کشنده) یا امتداد دادن، خط کشیدن، پایین کشیدن به سمتی (بالا یا پایین)، کنار کشیدن، طول کشیدن است. (بلک<sup>۲</sup> و دیگران، ۲۰۰۳م. ۳۴۴)

در شاخه شمالی مرکزی زبان سامی در زیرشاخه آرامی، در زبان آرامی ترگوم  $\text{ܣܕܐ} /seda/$  به معنای طول یک شیار است. (جسترو، ۱۹۰۳م. ۳۶۱) که کنایه از امتداد و کشیده شدن یک شیار است. از همین جا در زبان عبری  $\text{שָׁד} /sad/$  به شیار (در زمین کشاورزی) گفته شده است. دره سیدیم هم از این جهت به این نام، نامیده شد است که از شیاری تشکلی شده بود یا اینکه مانند مادری بود که فرزندان خود را همانند پستان‌هایی غذا می‌داد. چه بسا معنای سینه زن در کلمه  $\text{שָׁד} /\acute{S}ad/$  از همین جا ایجاد شده است. و از همین معنا به  $\text{שָׁדֵה} /s\acute{a}deh/$  به قطعه‌ای از زمین یا مزرعه گفته شده است و یا معنای یکسان در کلمه  $\text{שָׁדָד} /sdad/$  از این باشد که به یکسان بودن دو طرف شیار اشاره داشته باشد. (جسترو، ۱۹۰۳م. ۱۵۲۳-۱۵۲۴) و یا  $\text{שָׁדֵה} /s\acute{a}deh/$  به زمین زراعی یا بیابان یا لقبی برای گیاهان وحشی شده است و معنای شخم زدن در واژه  $\text{שָׁדָדָה} /sadada/$  تداوم یافته است. (دالمان، ۱۹۰۱م. ۴۱۰). در زیر شاخه اوگاریتی نیز  $\acute{S}d$  به زمین باز، و زمین وسیع زیر کشت گفته می‌شد؛ همچنین زمین زراعی، زمین، تکه زمین، ملک، مزرعه، کوه، استپ نیز از معانی این واژه است. (دل‌المولت و سن‌مارتین<sup>۳</sup>، ۲۰۰۳م. ۸۰۷-۸۰۹).

در پیگیری سخن در شاخه جنوبی مرکزی در زبان عربی  $masad-$  با پیشوند  $*ma-$  در عربی معنای بافتن را به آن اضافه کرده است. و در چادی شرقی  $*sad-$  به معنی طناب است. (أورل و استولبووا، ۱۹۹۵م. ۲۱۶۰) المَسَد به معنای لیف است (جوهری، ۵۳۸/۲) و به معنای بافتن شدید (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ۶۴۸/۲) یا خیلی خوب بافتن است. (صاحب، ۱۴۱۴ق. ۲۹۳/۸) که اشاره به کشیده شدن یا امتداد یافتن است. در زبان عربی السَّدوُ به معنای دراز کردن دست به سمت چیزی است.

1. Ehret  
2. Black  
3. Del Olmo Lete & Sanmartin

(خلیل، ۱۴۰۹ق. ۷/۲۸۰) سدا یدیه سدواً یعنی دستانش را دراز کرد و السدو دراز کردن دست به سمت چیزی است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق. ۱۴/۳۷۷) معنای کشیده شدن را در شد النهار یعنی روز بلند شد، می‌توان دید. (جوهری، ۱۳۷۶ق. ۲/۴۹۳) یا الشد فی النهار به معنی ارتفاع گرفتن روز است. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق. ۱/۴۲۲) شدا یشدو شدواً، وقتی صدایش را کشید به آواز خواندن یا چیز دیگری. (ابن درید، ۱۹۸۸م. ۲/۱۰۵۸) و شادی به کسی گفته می‌شود که این کار را می‌کند (جوهری، ۱۳۷۶ق. ۶/۲۳۹۰) شدا من العلم شیئاً و هو شاد، یعنی کسی که به نهایت و بالاترین درجه علم رسیده است. (زمخشری، ۱۹۷۹م. ۳۲۴) شدأ الإبل راه بردن شتر است که کنایه از امتداد دادن و تداوم در سیر است و الشدأ یعنی نهایت یک چیز. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق. ۴/۳۸۶) تمامی این موارد حاصل از توسعه معنایی امتداد است.

در شاخه جنوبی حاشیه‌ای نیز در زبان سبائی S<sup>2</sup>dw زمین زیر کشت و کوه معنا می‌دهد (بیستن و دیگران، ۱۹۸۲م. ۱۳۱) که نمونه‌هایی از آن در شاخه شمالی مرکزی بیان شد.

ب-۲: ریشه S | Šæd در زبان نوستراتیک به معنای قسمت پایین است. در زبان‌های آفروآسیاتیک در زبان اوگاریتی ŠiŠd به معنای اساس و پایه است. (دالگوپولسکی، ۲۰۰۸م. ش ۲۰۱۸)

ب-۳: ریشه Šid یا Šūd در زبان نوستراتیک به معنای پاشیدن و ریختن است (دالگوپولسکی، ۲۰۰۸م. ش ۲۰۱۹) این ریشه در زبان‌های سامی در شاخه شمالی مرکزی در زیر شاخه اوگاریتی Šdy به معنی ریختن و ریخته شدن است. (دل‌اولمو و سنماتین، ص ۸۱۱) و در زیر شاخه کنعانی در زبان عبری 777 /Šadada/ به معنی فرستادن و پخش کردن است. (کلاین، ص ۶۴۲) در زیر شاخه آرامی شاخه شمالی مرکزی این ریشه در زبان سریانی توسعه معنایی یافته و ریشه ܫܕܐ /Šādā/ به معنای پرت کردن، پرتاب کردن، دور کردن، پایین انداختن، سرازیر کردن، طرد کردن (کاستاز، ۲۰۰۲م. ص ۳۶۰)، تیر انداختن، سنگ انداختن، بیرون انداختن، دور انداختن، در معرض دید قرار دادن، سوار را بر زمین زدن اسب، شاخ زدن گاو، خود را خالی کردن، انداختن میوه نارس، کنار زدن، اخراج کردن، عزل کردن، (پابین‌اسمیت، ۱۹۰۳م. ص ۵۶۰) شلیک کردن، عجله کردن، تبعید، به دریا انداختن، و فرافکنی است (برون<sup>۱</sup>، ۱۸۹۵م. ص ۶۶۵، دالمان، ۱۹۰۱م. ص ۴۱۵). همین ریشه به صورت Šdd در آرامی شاهنشاهی به معنی پایین انداختن (هوفتیزر و یونگلینگ، ۱۹۹۵م.

(۱۱۱۱) و در زیر شاخه سریانی *Šedā* به معنای به زمین افتادن اشک یا برگ است. (بیلا، ۱۹۸۲م. ص ۳۲۷)

در شاخه شمالی مرکزی در زیرشاخه کنعانی در زبان عبری *šadada* / שָׁדָדָה/ به معنی فرستادن و پخش کردن است. در عبری آرامی به معنی به کار گرفتن. در زبان عربی صدر به معنی اینکه اجازه داد موهایش آویزان شود. *šādād* / شَادَاد/ کلمه‌ای دخیل از زبان آرامی به عبری است. (کلاین، ۱۹۸۷م. ۶۴۲)

در پیگیری سخن از این ریشه در شاخه سامی جنوبی مرکزی اثر این ریشه در زبان عربی واژه سدی به معنای در اثر شبنم شدید مرطوب شدن است. (دالگوپولسکی، ۲۰۰۸م. ش ۲۰۱۹) و بعدها به معنای خود شبنم. (بیلا، ۱۹۸۲م. ص ۲۳۷) و همچنین ریشه ثلاثی سدی با افزودن یک حرف عله به انتهای ریشه ثنایی خود را در آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (قیامت/۳۶) نشان می‌دهد که به معنای رها شده است (جوهری، ۱۳۷۶ق. ۶/۲۳۷۴) و یا أُسْدِيَّتُهُ یعنی او را ترک کردم، در ادامه معناهای مذکور است. (فیومی، ۱۴۱۴ق. ۱/۲۷۲) معنای ریختن را می‌توان در واژه صدید عربی مشاهده کرد در آیه «وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ يَتَجَرَّعُهُ» (ابراهیم/۱۶-۱۷) که به آنچه از اهل آتش از خون و چرک می‌ریزد گفته می‌شود. (ازهری، ۱۴۲۱ق. ۱۲/۷۴)

در شاخه جنوبی حاشیه‌ای در زبان گیزی *sadada* به معنای تبعید، بیرون راندن، تعقیب، آزار دادن معنی شده است. (لسلاو، ۱۹۹۱م. ص ۴۸۵) در زبان حبشی تیگریانا *säddädä* بدرقه کردن و فرستادن. حبشی تیگره *sädda* به معنای فرستادن؛ در زبان امهری به *sädäda* به معنای بدرقه کردن، اجازه رفتن دادن و فرستادن معنا می‌دهد. (لسلاو، ۱۹۹۱م. ص ۴۸۶) و در زبان سبائی *Sdy* به معنای ریختن (خون)، و افتادن (برگ) است. (بیلا، ۱۹۸۲م. ص ۳۲۷)

ب-۴: ریشه *\*ŠUd* در زبان نوستراتیک به سه معنای اساسی محکم بستن، جلوی چیزی را گرفتن (خفه کردن)، و خشونت ورزیدن است. این ریشه در زبان‌های آفروآسیایی به صورت *Šdd* به سه معنای محکم بستن، به کاربرد خشونت علیه، و خراب کردن است. (دالگوپولسکی، ۲۰۰۸م. ش ۲۱۴۶)

حال باید به پیگیری این سه معنا در زیرشاخه‌های زبان سامی پرداخت:

#### ب-۴-۱: محکم بستن

ریشه *Šdd* در زبان افروآسیایی به صورت *Šadda* به معنای تثبیت کردن، محکم بستن و محکم کردن است (زامیت، ۲۰۰۲م. ۲۳۶؛ مشکور، ۱۳۵۷ش. ۴۳۵) آثار این ریشه در زبان شمالی

حاشیه‌ای در زبان اکدی به صورت *Šdd* آمده است که به همان معنای سخت بستن است. (مشکور، ۱۳۵۷ش. ۴۳۵)

در زبان‌های شمالی مرکزی زبان سامی، در زیر شاخه کنعانی در زبان عبری *Šādād* به معنای جفت کردن و مرتب کردن و جهت دادن است. (زامیت، ۲۰۰۲م. ۲۳۶) در زیر شاخه آرامی در در زبان مندایی به صورت *SDD* و *ŠDA* (مشکور، ۱۳۵۷ش. ۴۳۵) و در زبان ترگوم به صورت *Šdd* (مشکور، ۱۳۵۷ش. ۴۳۵) و در آرامی ترگوم به صورت *šādād/ ܫܕܕܐ* به معنای متصل کردن، مرتب کردن و هدایت کردن است. (جسترو، ۱۹۰۳م. ۱۵۲۴)

در شاخه جنوبی مرکزی در زبان عربی *شَدَدْتُ شَدًّا* به معنای محکم بستن است؛ همانند *فَشَدُّوا الْوُثَاقَ* (محمد، ۴) (ازهری، ۱۴۲۱ق. ۱۱/۱۸۳) *شَدَّ اللَّهُ مُلْكَهُ وَ شَدَّدَهُ*، یعنی قوی یا محکم ساخت. (جوهری، ۱۳۷۶ق. ۲/۴۹۳) در روایت *لَا تَبِيعُوا الْحَبَّ حَتَّى يَشْتَدَّ*، *شَدَّ* به معنای تا محکم و قوی شود است و همچنین در روایت *لَا تُشَدُّ الرَّحَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ* (طریحی، ۱۳۷۵ش. ۳/۷۷-۷۶) یعنی محکم بستن بار سفر.

#### ب-۴-۲: جلوی چیزی را گرفتن (خفه کردن)

آثار معنای جلوی چیزی را گرفتن را هم می‌توان در زبان آفروآسیایی دید که *SDD* در زبان آفروآسیایی به معنای کوه، مانع و سد است (زامیت، ۲۰۰۲م. ۲۱۸) و هم ریشه *Šdd* در زبان آفروآسیایی به صورت *\*Šadda* به معنای روی بگرداندن، عقب، منحرف کردن (اعراض و عدول). (زامیت، ۲۰۰۲م. ۲۵۱) که معنایی متخذ از جلوی چیزی را گرفتن و آن را به عقب برگرداندن است. علاوه بر این می‌توان در شاخه‌های مختلف زبان‌های سامی این معنا را پیگیری کرد:

در شاخه شمالی حاشیه‌ای در زبان اکدی در یک تغییر با تکرار حرف آخر بن ثنایی، «س د» به «س د د» تبدیل شده است که این موجب تغییر معنا در آن شده است. *Šadādu* به معنای استخراج کردن و برطرف کردن یا برداشتن است و همین واژه قابل مقایسه است با واژه *sadda* در زبان عربی به معنای ایجاد مانع کردن و یا قرار دادن در شرایط سخت. (لسلاو، ۱۹۹۱م. ۴۸۵)

در شاخه شمالی مرکزی در زیر شاخه آرامی در زبان سریانی *saddā* به معنای بند و نگه دارنده است. (زامیت، ۲۰۰۲م. ۲۱۸) در زیر شاخه کنعانی در زبان فنیقی *Šd* به معنای کنار است. (همان، ۲۵۱) و در زبان دیگر این زیرشاخه در زبان عبری *sad* به معنای بندی برای بستن پای مجرمان است. (همان، ۲۱۸) در زبان آرامی کتاب مقدس *Šad* به معنی طرف؛ *Šaddēd* به معنی دویدن به پهلو، کنار رفتن. (همان، ۲۵۱) *Šadada/ ܫܕܕܐ* در عبری آرامی به معنی به کار گرفتن.

(کلاین<sup>۱</sup>، ۱۹۸۷م. ۶۴۲) گزنیوس سَدَّ عربی را معادل  $\text{Sādād}/\text{סָאָדָד}$  / عبری دانسته است. (گزنیوس، ۱۹۳۹م. ۹۹۴)  $\text{sadada}/\text{סָדָדָא}$  در زبان عبری (معادل عربی صد) به معنای مانع چیزی شدن، رد کردن، اجتناب کردن، و بیزاری کردن است (همان، ۸۴۱) که در همگی دارای معنای مانع شدن و جلوی چیزی را گرفتن هستند.

در شاخه جنوبی مرکزی در زبان عربی صدد به معنای مقابل، در عبارت یقال هذه الدار علی صَدَدَ هذه دیده می‌شود. (ازهری، ۱۴۲۱ق. ۵/۵۳) یا در عبارت تصدیت له که به معنای در مقابل او قرار گرفتن است و صد فلانا هم یعنی مانع او شد و جلوی او را گرفت. که در آیه «وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (نمل، ۴۳) مشاهده می‌شود. (زبیدی، ۱۴۱۴ق. ۵۱-۵/۵۲) در آیه «أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى فَاَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» (عبس، ۵-۶) صد به معنای رو به سوی کسی کردن یا مایل شدن به اوست که به معنای جلوی چیزی را گرفتن و مواجه شدن است. (ازهری، ۱۴۲۱ق. ۱۲/۷۴) اَشْدُدُّ هم به معنی جلوی چیزی را گرفتن در آیه «اَشْدُدُّ عَلَى قُلُوبِهِمْ» که به معنای خدایا مانع بشو از اینکه بفهمند. (طریحی، ۱۳۷۵ش. ۳/۷۵)

و در نهایت در شاخه جنوبی حاشیه‌ای در عربی جنوبی کتیبه‌ای  $\text{Šdd}$  به معنای سد و مانع است. (زامیت، ۲۰۰۲م. ۲۱۸)

#### ب-۴-۳: خشونت ورزیدن

این ریشه علاوه بر معنای خشونت ورزیدن، معنای دیگری دارد که خیلی شبیه به آن است. ریشه  $\text{ŠDD}$  در زبان آفروآسیایی  $\text{Šadīd}$  به معنای جو شانندن (آب) است. (زامیت، ۲۰۰۲م. ۲۵۱) نشانگر سختی و شدت است. علاوه بر این، این ریشه را می‌توان در شاخه‌های مختلف زبان سامی پیگیری کرد؛ در شاخه شمالی مرکزی در زیر شاخه کنعانی ریشه  $\text{Šādād}/\text{סָאָדָד}$  / در زبان عبری به معنی رفتار خشونت‌آمیز، غارت کردن، ویران کردن و به معنای اسمی ویرانی است.  $\text{Šod}/\text{סֹד}$  و  $\text{Šud}/\text{סֹד}$  نیز به معنی خشونت، ویرانی، تخریب و خرابی است. (گزنیوس، ۱۹۳۹م. ۹۹۴).  $\text{sādād}/\text{סָאָדָד}$  همچنین در عبری این ریشه به معنی کلوخ کوب و چنگ است. (گزنیوس، ۱۹۳۹م. ۹۶۱) که نشانگر شدت و خشونت است. واژه  $\text{sādāh}/\text{סָאָדָה}$  در زبان عبری معنای در کمین نشستن و ویران کردن را می‌دهد (گزنیوس، ۱۹۳۹م. ۸۴۱) که حاکی از خشونت است.

در زیر شاخه آرامی ریشه  $\text{Šādād}/\text{סָאָדָד}$  در زبان آرامی ترگوم به معنی غلبه کردن و شکست دادن و همچنین  $\text{sādād}/\text{סָאָדָד}$  به معنی کلوخ کوب کشیدن و صاف کردن زمین (جسترو، ۱۹۰۳م. ۱۵۲۴) که از همان معنای خشونت ورزیدن گرفته شده است. همچنین  $\text{Šadada}/\text{סָדָדָא}$  و



۶۶۷ / Šadada/ در آرامی ترگوم به معنای مورد تجاوز قرار گرفتن نیز هست. (دالمان<sup>۱</sup>، ۱۹۰۱م. ۴۱۵ و ۴۲۶) در همین شاخه در زبان سریانی ܫܕܐ / Šodā/ به معنای طرح، رمی، طرد، اسقط، افاض و نفی است. (کاستاز<sup>۲</sup>، ۲۰۰۲م. ۳۶۰) در همین زبان ریشه ܫܕܐ / Šodā/ به معنای ویرانی است (پاین اسمیت<sup>۳</sup>، ۱۹۰۳م. ۵۶۰) که باز معناهایی متخذ از خشونت ورزیدن است.

با توجه به اینکه این ریشه دلالت بر قدرت و خشونت دارد در زبان‌های شاخه شمالی مرکزی از این ریشه اسم‌هایی برای دلالت بر موجوداتی که قدرت فراوان یا ماورائی دارند ساخته شده است همانند ܫܕܐ / Šed/ و ܫܕܝܢ / Šid/ در زبان آرامی ترگوم به معنای جن (جسترو، ۱۹۰۳م. ۱۵۲۳)، واژه ܫܕܐ / Šed/ در همین زبان به معنای دیو و واژه ܫܕܝܢ / Šaday/ برای دلالت بر نام خداوند (دالمان، ۱۹۰۱م. ۴۱۵). در زبان اوگاریتی در همین شاخه Šd اسم خاص یا عام خداوند یا دیو است. (دل‌المولت و سنماتین، ۲۰۰۳م، ۸۱۰)

در پیگیری سخن از این ریشه در شاخه جنوبی مرکزی در زبان صفائی، در سنگ نوشته‌هایی که در شبه جزیره عربستان و اطراف آن یافت می‌شود همواره در شروع سنگ نوشته سلسله نسب نویسنده بیان می‌شود. واژه Šd در برخی از سنگ نوشته‌ها به عنوان اسم خاص آمده است (OCIANA\_0037724) ولی در یک سنگ نوشته‌ای که در شمال مدینه یافت شده و متعلق به زبان ددانی<sup>۴</sup> مربوط به زمان حدود نیمه دوم هزاره اول قبل از میلاد است (حدود هزار سال قبل از ظهور اسلام) Šd یافته شده است که برخی این واژه را به معنای کشته شدن، شکست دادن یا زدن معنی کرده‌اند.<sup>۵</sup> (OCIANA\_0034012) که باز متخذ از معنای اصلی خشونت ورزیدن است.

در همین شاخه سامی شمالی مرکزی در زیر شاخه زبان عربی شین و دال ریشه‌ای است که دلالت بر قدرت در چیزی دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق. ۳/۱۷۹) الشَّدُّ معنای حمله کردن که از خشونت ورزیدن گرفته شده است، اَشْتَدَّ به معنای صلابت، شدائد یعنی سختی‌ها و رجل شدید یعنی مرد شجاع آمده است. (خلیل، ۱۴۰۹ق. ۶/۲۱۳). الشَّدَّةُ به قدرت جسمانی، و سختی زمان گفته می‌شود. (ابن درید، ۱۹۸۸م. ۱/۱۱۱). برخی برای الأَشْدُّ، شَدُّ را واحد آن دانسته‌اند و برخی نیز شِدَّةً را که مفرد آن به معنای قدرت است. (ازهری، ۱۴۲۱ق. ۱۱/۱۸۲). شَدَّ مَشَدَّةً یعنی غلبه کردن.

1. Dalman
2. Costaz
3. Payne Smith
4. Dadanitic
5. OCIANA: Online Corpus of the Inscriptions of Ancient North Arabia

(صاحب، ۱۴۱۴ق. ۷/۲۵۲). اَلشَّدُّ به معنی دشمن اِشْتَدَّ یعنی دشمنی کرد. (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق. ۱/۴۲۲)

در شاخه جنوبی حاشیه زبان سامی در زبان گعزی /sadāy/ ሰዳይ به معنای قادر مطلق، یعنی کسی که توانمند و غیر محدود است. این واژه معادل Šadday در زبان عبری است که به معنی خداست. (لسلاو، ۱۹۹۱م. ۵۲۶) همین واژه در زبان عربی به معنای محکم و قوی است. (مدنی، ۱۳۸۴ش. ۶/۸). همچنین در زبان گعزی sadada به معنای آزار دادن است. (لسلاو، ۱۹۸۶) که از عوارض خشونت ورزیدن و توسعه معنایی آن است.

### بررسی مسیر ساخت

#### الف. ساخت پس‌سازی: rš+d:

در بررسی پسوند d که به rš افزوده می‌شود بر اساس نظر اهرت (? \*ada -d) در زبان آفروآسیایی به معنای «اینجا و اینها» است و به صورت da در زبان سامی به معنای «این» است. (اهرت، ۱۹۹۵م. ص ۱۲۵). ولی از نظر اورل و استولبوا یکی از معانی \*da<sup>۲</sup> در زبان آفروآسیایی حرکت است. این معنا در زبان بربری رفتن و پیاده‌روی، در زبان مصری فرار کردن، در زبان چادی غربی به معنی رفتن، آمدن، دنباله‌روی کردن، در زبان چادی مرکزی به معنای دویدن، راه بردن، مهاجرت کردن، در زبان کوشی شرقی علیا به معنای آمدن، در زبان داهالو، عجله ترک کردن است. (اورل و استولبوا، ۱۹۹۵م. ش ۵۹۳) قدر مشترک تمامی این معانی همان حرکت است که اورل اشاره کرده است. بر اساس این فرضیه معنایی قابل تصور نیست.

#### ب. ساخت پیش‌سازی: r+šd:

برای احتمال دوم یعنی ساخت پیش‌سازی r+šd نیز بر اساس نظر اهرت معنای آوند «ر» در زبان سامی به معنای ادامه دادن و مداومت داشتن است. (اهرت، ش ۹۲۶) و همچنین به معنای به سوی و نزدیک است. (اهرت، ش ۹۲۴) از سوی دیگر آوند «ر» معنای بودن، شدن و ساختن می‌دهد و در مجموع معنای صیوررت (از حالی به حال دیگر در آمدن) و به صورت ویژه «صیوررت از حالت عام به حالت خاص (تخصیص معنایی)» است. (اورل، ۱۹۹۴م. ش ۲۰۷۷؛ مصلابی‌پور و دیگران، ۱۳۹۶ش. ۱۶)

در جنوبی مرکزی ršd در زبان عربی به معنای خوب راهنمایی کردن و متوجه کردن و در معنای اسمی به معنای راهنمایی درست، هدایت و انضباط و کلمه rušd به معنای راهنمایی درست. (بیلا، ۱۹۸۲م. ۴۹۶) برای این معنا این فرضیه را می‌توان مطرح کرد که ر + شد: مداومت + هدایت کردن: هدایت مستمر. که به مرور ویژگی استمرار از آن حذف شده و به صرفاً معنای

راهنمایی باقی مانده است همانند عربی جنوبی حاشیه‌ای که  $ršd$  به معنی راهنمایی است. (زامیت، ۲۰۰۲م. ۱۹۴)

در شاخه جنوبی حاشیه‌ای نیز  $rs^2d$  در زبان سبائی در معنای فعلی به معنای به سرانجام رساندن، منعقد کردن (یک توافق). (بیلا، ۱۹۸۲م. ۴۹۶) در زبان عربی جنوبی شاخه سبائی  $rs^2d$  به معنای استوار ساختن است. (بیستن، ۱۹۸۲م. ۱۱۸) که برای این معنا نیز این فرضیه را می‌توان مطرح کرد که ر + شد: سیروت + تثبت کردن: تثبیت کردن یا استوار ساختن.

ج. ساخت تلفیقی دو ریشه ثنایی  $rš+šd$  و سپس حذف هجای مکرر:

در زبان آفرواسیایی  $rašada$  به معنی رفتن در راه درست. (زامیت، ۲۰۰۲م. ۱۹۴) می‌توان گفت این معنا به این نحو ساخته شده است: رش + شد: رفتن + امتداد و پیوستگی. راهی برای پیمودن درست است که بتوان به صورت پیوسته در آن راه را طی کرد و به مسیر رسید.

در شاخه سامی حاشیه‌ای شمالی در زبان اکدی  $Rašādu$  به معنای بنیان چیزی را نهادن (بلک، ۲۰۰۰م. ۲۹۹) و  $Rašādu$  در زبان آشوری به معنای محکم بودن، محکم بنا نهادن، محکم بستن (گلب، ۱۹۹۸م. ۱۴/۱۸۸؛ موس آنولت، ۲/۹۸۷) برای این معنا نیز می‌توان این مسیر ساخت را پیشنهاد کرد: رش + شد: اساس + محکم کردن: بنیان چیزی را محکم کردن.

معانی‌ای که حاصل می‌شود: در دو گروه اصلی قرار می‌گیرد:

۱. هدایت مستمر (رفتن در راه درست)

۲. تثبیت شدن (محکم بنا نهادن)

### نتیجه در کاربردهای قرآنی

کاربردهای معانی دسته اول:

گاهی رشد و مشتقات آن در قرآن کریم به عنوان ویژگی شخصیتی انسان بیان می‌شود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ» (انبیاء/۵۱) و بدرستی که بدادیم ابراهیم [را] راست‌آهنگی از پیش، و بودیم ما بدان دانا[یا]ن (طبری، ۱۳۵۶) که در اینجا راست‌آهنگی همان هدایت مستمر است؛ یعنی ابراهیم را از قبل به صورت مستمر هدایت می‌کردیم.

«... مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» (کهف/۱۷) در تمامی ترجمه‌ها و تفاسیر مرشد به راهنما ترجمه شده است. با توجه به اینکه مرشد نعت ولی است و اسم فاعل نیز هست یعنی کسی که رشد را ایجاد می‌کند؛ یعنی برای انسان را به صورت مستمر هدایت می‌کند.

«قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشِدًا» (کهف/۶۶) این آیه از نظر محتوای مرتبط با رشد، به آیه ۱۷ سوره کهف (ولی مرشد) بسیار نزدیک است. در این آیه رشد مفعول به تَعَلَّمَن است؛ یعنی مرا به صورت مستمر هدایت کنی.

«إِذْ أَوْىٰ الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رُشْدًا» (کهف/۱۰) موضوع امری که در اینجا یاران غار مطرح کرده‌اند مهاجرت از کفر و استقامت در یکتاپرستی است (حقی، بی تا، ۵/۲۲۰) در اینجا دعای یاران غار این است که خداوند به آنان در امرشان رشد دهد؛ یعنی آنان را به صورت مستمر هدایت کند.

مورد دیگری که در این بافت قابل تبیین است کاربرد فعلی ماده رشد است: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره/۱۸۶) کسانی که ایمان بیاورند رشد می‌کنند یعنی به صورت مستمر مورد هدایت خداوند قرار می‌گیرند.

### کاربردهای معانی دسته دوم

وَأَبْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا ... (نساء/۶) با توجه به اینکه آنس در این آیه معنای «دیدن و دریافتن» می‌دهد (پاکتچی، ۱۳۹۹ش. ۸۹) در اینجا درک و تثبیت شدن یعنی ثبات شخصیت در یتیمی منظور است.

«... قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ» (هود/۷۸) منظور انسانی است که به رشد دست یافته و به معروف عمل می‌کند و از منکر نهی می‌کند. (طبرسی، ۱۴۰۸ق. ۵/۲۸۰) که در اینجا می‌توان رشدی را که طبرسی معنی نکرده است به معنی تثبیت شدن در عمل به معروف و دوری از منکر دانست.

إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (هود/۸۷) «... تویی، تو آن زیرک راست‌آهنگ» (مبیدی، ۱۳۸۸ش) ویژگی راست‌آهنگی که در این متون آمده مفهومی بسیار نزدیک به ثبات شخصیت دارد. قوم معترض بودند که تو متزلزل شدی و ثبات نیافته‌ای.

«... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزِينَةً فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهًا إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ» (حجرات/۷) کسی که این ویژگی‌ها را دارد راشد است یعنی ثبات یافته است. «... وَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رُشْدًا» (کهف/۲۴) خداوند به پیامبر اکرم می‌فرماید این‌گونه دعا کن که امید دارم خداوند مرا به آنچه که نزدیک‌تر از این به رشد است هدایت کند؛ یعنی مرا به حالتی پایدارتر و با ثبات‌تر از این هدایت نماید. این آیه در بافت آیاتی است که کشمکش فراوانی درباره تعداد یاران غار وجود دارد و در این فضا بحث و اختلاف زیاد

شده است و برای مخاطبان قرآن کریم دانستن تعداد یاران غار بسیار مهم شده است و خداوند نیز عدد دقیق آن را مشخص نمی‌کند. در چنین حالتی، رسول اکرم باید از خداوند بخواهد که او را به وضعیتی با ثبات‌تر و پایدارتر هدایت کند تا از این آشفتگی و اضطرابی که این موضوع ایجاد کرده است رهایی یابد.

«إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» (هود/۹۷) منظور از امر در این آیه، آیین، احکام و دستوراتی بود که فرعون مقرر کرده بود و ساکنان مصر آن را پذیرفته و بر اساس آن زندگی می‌کردند. (حسینی‌همدانی، ۱۳۸۰ق. ۷/۴۸۸) در واقع نظمی بود که فرعون در سرزمین خود ایجاد کرده بود. این آیه بیان می‌دارد که این نظم رشید نبود؛ یعنی پایداری و ثبات ندارد و از بین رفتنی است.

«وَإِنَّا لَأَنذِرُ أَسْرًا أُرِيدَ بَمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا» (جن/۱۰) شر ریشه‌ای است که بر انتشار و تطایر دلالت دارد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق. ۳/۱۸۰) یعنی امری که موجب پراکندگی و آشفتگی می‌شود. در این آیه بیان می‌شود که نمی‌دانیم برای اهل زمین آشفتگی و اضطراب خواسته شده است یا اینکه خداوند برای آنها ثبات داشتن و پایداری در وضعیت زندگی‌شان خواسته است.

«وَإِنَّا لَمِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» (جن/۱۴) تحری به معنای طلب و قصد با کوشش فراوان است (طریحی، ۱۳۷۵ش. ۱/۹۸) قاسطون هم در این آیه به معنای غارت‌کنندگان و داشتن قساوت است. (اخوان‌طبسی و دیگران، ۱۳۹۵ش. ۱۲۸) در واقع کسانی که آرامش و نظم جامعه را به هم می‌زنند و در این راه هیچ نظم و عطوفتی را نمی‌پذیرند. در مقابل کسانی هستند که تسلیم امر الهی شوند؛ آنان در واقع جویای رشد هستند؛ یعنی می‌خواهند به ثبات و پایداری در وضعیت زندگی فردی و اجتماعی یا دینداری برسند. «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا» (جن/۲۱) دوگان ضرر و نفع را داریم چهار بار در قرآن کریم آمده است (مائده/۷۶، یونس/۴۹، طه/۸۹ و فرقان/۳) که در قالب ملکیت نفع و ضرر بیان می‌شود؛ ولی در سوره جن دوگان ضرر و رشد آمده است. با توجه به اینکه در چهار مورد قبلی ضرر در برابر نفع قرار گرفته مشخص می‌شود که ضرر امری در مقابل نفع است و آن کاسته شدن و نقصان است (ازهری، ۱۴۲۱ق. ۱۱/۳۱۴). در سوره جن این مفهوم در برابر رشد قرار می‌گیرد که معنای ثابت ماندن و استمرار یافتن و وضعیت جاری زندگی است. سبیل در زبان عربی عصر نزول بر نوع خاصی از راه گفته می‌شد که اولاً از پیش موجود و واضح نبود و به دلیل فقدان هرگونه تعین و تشخیص خارجی به چشم نمی‌آمد؛ ثانیاً راهی بود که پیمودن آن جز با کمک راه بلدان کارآموده امکان نداشت. در قرآن کریم هم، سبیل راهی است که بر اثر ابتکار و خلاقیت‌های شخصی راه بلدان وجود خارجی پیدا می‌کرد.

سبیل راهی شخصی و نامعروف بود که با اضافه به اشخاص یا گروه‌های خاص از آن یاد می‌شد و بسته به مهارت راهروان در پیمودن آن، از حیث راه یافتگی و گم‌گشتگی مقول به تشکیک بود و به دلیل شخصی بودن در ذات خود ظرفیت تعدد و تکثر داشت. (پاکتچی، ۱۳۹۸ش. ۹۱) در قرآن کریم آیاتی سبیل را با ویژگی رشد یا رشاد توصیف کرده است. اگر معنای ثبات داشتن را به سبیل اضافه کنیم، راهی می‌شود که پایدار است و آثار آن از بین نمی‌رود و می‌توان حتی بدون داشتن راهمنا نیز آن را طی کرد. در آیه ۲۹ سوره غافر «... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أُرَىٰ وَ مَا أُهُدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» فرعون سبیل خود را به رشاد توصیف می‌کند در صورتی که آیه ۳۸ همین سوره «وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا قَوْمِ أَتَّبِعُونَ أُهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ» در پاسخ فرعون، کسی که به موسی ایمان آورده بود، سبیل خود را با این ویژگی توصیف می‌کند؛ یعنی فرعون ادعا دارد مسیری که او برای زندگی به دیگران پیشنهاد می‌کند ثبات دارد و محکم بنا شده است و هر کسی می‌تواند این راه را به خوبی طی کند؛ در صورتی که در واقع خلاف آن بود. در سوره اعراف نیز «... وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا...» (اعراف/۱۴۶) سبیل رشد در برابر سبیل غی قرار داده شده است؛ غی راهی است که به گم شدن و سرگردانی منجر می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴ق. ۱۵/۱۴۰) در صورتی که سبیل رشد راهی است که به ثبات بیشتری می‌رسد یا به عبارتی به سوی ثبات و استقرار است یعنی هرچه پیش می‌رود راه روشن‌تر و آشکارتر می‌شود. آیه ۲۵۶ سوره بقره نیز «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الغَىِّ...» در همین بافت قابل تبیین است با این تفاوت که واژه سبیل به قرینه حذف شده است.

## منابع

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷ش)، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م)، *جمهرة اللغة*، بیروت: دار العلم للملایین.
۳. ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق)، *المحکم و المحيط الأعظم*، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴. ابن عربی، محمد بن علی (۱۴۲۲ق)، *تفسیر ابن عربی*، تحقیق: سمیر مصطفی رباب، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۵. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق)، *معجم مقاییس اللغة*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر.

۷. ابو حیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *البحر المحيط فی التفسیر*، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر.
۸. ابو عبیده، معمر بن مثنی (۱۳۸۱ق)، *مجاز القرآن*، تحقیق فواد سزگین، قاهره: مکتبه الخانجی.
۹. ایاری، ابراهیم (۱۴۰۵ق)، *الموسوعه القرآنیة*، قاهره: موسسه سجل العرب.
۱۰. اخوان طبسی، محمد حسین؛ میرحسینی، یحیی (۱۳۹۵ش)، «ریشه‌شناسی تاریخی واژگان و اثر آن بر فهم مفردات قرآن کریم؛ مطالعه موردی ریشه قسط»، *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، شماره هشتم، صص ۱۱۳-۱۳۲.
۱۱. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، *تهذیب اللغة*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۲. پاکتچی، احمد (۱۳۹۵ش)، «معناشناسی قسم در قرآن کریم: رویکردی تاریخی و فرهنگی»، *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، شماره ۶۰، سال بیست و دوم، صص ۹-۳۳.
۱۳. پاکتچی، احمد (۱۳۹۶ش)، «رویکردی ریشه‌شناختی به ماده قرآنی عزم»، *دو فصلنامه پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن*، سال ششم، شماره دوم، صص ۱-۲۲.
۱۴. پاکتچی، احمد (۱۳۹۹ش)، «مفهوم قرآنی استیناس: ارزیابی اقوال تفسیری با رویکرد تاریخ واژه‌نگاری و ریشه‌شناسی»، *علوم قرآن و حدیث*، سال پنجاه و دوم، شماره ۱، صص ۷۳-۹۲.
۱۵. پاکتچی، احمد (۱۴۰۰ش)، *روش‌شناسی پیوند میان دستگاه مفهومی قرآن کریم و علوم مدرن*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۱۶. پاکتچی، احمد؛ شیرزاد، محمد حسن؛ شیرزاد، محمد حسین (۱۳۹۸ش)، «معناشناسی تاریخی و فرهنگی سبیل در قرآن کریم»، *مجله مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، شماره ۶۵، سال بیست و پنجم، صص ۷۱-۹۶.
۱۷. ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲ق)، *الکشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی*، تحقیق نظیر ساعدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۸. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۹. الحسیمی، سلمان بن سالم بن رجاء (۱۴۱۵ق)، *ابدال الحروف فی اللهجات العربیة*، المدینه النبویه: مکتبه الغرباء الاثریة.
۲۰. حسینی همدانی، محمد (۱۳۸۰ق)، *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، تحقیق محمد باقر بهبودی، تهران: لطفی.

۲۱. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، (بی‌تا)، *تفسیر روح البیان*، بیروت: دارالفکر.
۲۲. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق)، *شمس العلوم و دواء کلام العرب من العلوم*، بی‌جا: دارالفکر.
۲۳. خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، *کتاب العین*، قم: هجرت.
۲۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، *لغت نامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت: دارالقلم.
۲۶. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، تحقیق مصطفی حسین احمد، بیروت: دارالکتب العربی.
۲۷. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۹۷۹م)، *أساس البلاغۃ*، بیروت: دارصادر.
۲۸. شبیر، عبدالله (۱۴۰۷ق)، *الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین*، کویت: شرکه مکتبه الالفین.
۲۹. صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ق)، *المحیط فی اللغه*، بیروت: عالم الکتب.
۳۰. صدیق حسن خان، محمد صدیق (بی‌تا)، *فتح البیان فی مقاصد القرآن*، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.
۳۱. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه‌ الأعلمی للمطبوعات.
۳۲. طبر سی، فضل بن حسن (۱۴۰۸ق)، *مجمع البیان*، تصحیح فضل الله یزدی طباطبائی، بیروت: دارالمعرفه.
۳۳. طبری محمد بن جریر (۱۳۵۶ش)، *ترجمه تفسیر طبری*، تهران: توس.
۳۴. طبری محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه.
۳۵. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ش)، *مجمع البحرین*، تهران: مرتضوی.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۹ش)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد حبیب عاملی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۷. طیب‌حسینی، سید محمود؛ حکیمیان، علی محمد؛ شیرزاد، محمد حسین؛ شیرزاد، محمد حسن (۱۴۰۱ش)، «معناشناسی تاریخی واژه «مهر»: کاوشی در دلایل حذف مهر از نظام واژگانی قرآن کریم»، *کتاب قیام*، سال ۱۲، شماره ۲۷، صص ۷-۲۳.
۳۸. عبدالباقی، محمد فواد (۱۴۱۸ق)، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم*، بیروت: دارالفکر.



۳۹. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق)، *الفروق فی اللغة*، بیروت: دارالافتاء الجدیدة.
۴۰. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر*، تحقیق مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۱. فراء، یحیی بن زیاد (۱۹۸۰م)، *معانی القرآن*، تحقیق احمد یوسف نجاتی، قاهره: هیئة المصریة العامة للكتاب.
۴۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق)، *القاموس المحیط*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۳. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، قم: موسسه دارالهجرة.
۴۴. کاشانی، فتح الله بن شکرالله (۱۳۶۳ش)، *تفسیر خلاصه منهج الصادقین*، تحقیق ابوالحسن شعرانی، تهران: ابوالحسن شعرانی.
۴۵. ماتریدی، محمد بن محمد (۱۴۲۶ق)، *تأویلات أهل السنة*، تحقیق مجدی باسلوم، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۴۶. مدنی، علی خان بن احمد (۱۳۸۴ش)، *الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول*، مشهد مقدس: موسسه آل‌البيت علیهم السلام لاحیاء التراث.
۴۷. مراغی، احمد مصطفی، (بی تا)، *تفسیر المراغی*، بیروت: دارالفکر.
۴۸. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت: دارالفکر.
۴۹. مشکور، محمدجواد (۱۳۴۶ش)، *فرهنگ هزوارش‌های پهلوی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۵۰. مصطفوی، حسن (۱۳۸۵ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: مرکز نشر آثار العلامه المصطفوی.
۵۱. مصلائی پور، عباس؛ شیرزاد، محمد حسین؛ شیرزاد، محمد حسن (۱۳۹۶ش)، «بازخوانی مفهوم قرض در قرآن کریم با تکیه بر انسان‌شناسی اقتصادی»، *مطالعات اقتصاد اسلامی*، سال نهم، شماره ۲، صص ۷-۳۰.
۵۲. مطرزی، ناصر بن عبدالسید، (۱۹۷۹م)، *المغرب فی ترتیب المعرب*، حلب: مکتبه اسامه بن زید.
۵۳. معین، محمد (۱۳۸۶ش)، *فرهنگ فارسی معین*، به اهتمام عزیزاله علی زاده و محمود نامنی، تهران: نامن.
۵۴. مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۵ق)، *التفسیر المبین*، قم: دار الکتب الإسلامی.

۵۵. مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ق)، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت: دارإحياء التراث العربی.
۵۶. مکی بن حموش (۱۴۲۹ق)، *الهدایة إلى بلوغ النهایة*، اشراف: شاهد بوشیخی، شارجه: جامعه الشارقة، کلیة الدراسات العليا و البحث العلمی.
۵۷. مهنا، عبد الله علی (۱۴۱۳ق)، *لسان اللسان: تهذیب لسان العرب*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵۸. میبدی، احمد بن محمد (۱۳۸۸ش)، *قرآن کریم (ترجمه میبدی)*، تصحیح مهدی ملک ثابت، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
۵۹. نیشابوری، محمود بن ابوالحسن (۱۴۱۵ق)، *ایجاز البیان عن معانی القرآن*، بیروت: دارالغرب الإسلامی.

60. Al-Jallad, Ahmad. (2018). *The Earliest Stages OF Arabic and its Linguistic Clasification*, [https://www.academia.edu/18470301/Al\\_Jallad\\_2018\\_The\\_earliest\\_stages\\_of\\_Arabic\\_and\\_its\\_linguistic\\_classification](https://www.academia.edu/18470301/Al_Jallad_2018_The_earliest_stages_of_Arabic_and_its_linguistic_classification).
61. Beeston, A. F. L. et al. (1982), *Sabaic Dictionary, Beyrouth*: Librairie du Liban.
62. Bennett, Patrick R. (1998), *Comperative Semitic Linguistics: A Manual*, Winona Lake: Eisenbrauns.
63. Biella, J. Copeland (1982), *Dictionary of Old South Arabic Sabaeen Dialect*, Cambridge, Scholars Press.
64. Black, J. et al. (2000), *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
65. Brun. J. (1895). *Dictionarium syriacolatinum*. Beirut: Typographia PP. Soc. Jesu.
66. Bussmann, Hadumod (2006), *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, London & New York: Routledge.
67. Campbell, Lyle & Mixco, Mauricio (2007), *A Glossary of Historical Linguistics*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
68. Costaz, Louis (2002), *Syriac-English Dictionary*, Beirut .Dar El-Machreq.
69. Dalman, Gustaf (1901), *Aramäisch-Neuhebräisches Wörterbuch zu Targum*, Talmud und Midrasch, Frankfurt, Kauffmann.
70. Del Olmo Lete. Gregorio & Joaquín Sanmartín (2003). *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*. Leiden/ Boston: Brill.
71. Dolgopolsky, Aharon (2008), *Nostratic Dictionary*, Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research.
72. Ehret, Christopher (1995), *Reconstructing Proto-Afroasiatic: Vowels, Tone, Consonants and Vocabulary*, Berkeley et al.: University of California Press.
73. Gelb, Ignace, et al. (1998), *The Assyrian Dictionary*, Chicago: Oriental Institute of Chicago University.

74. Gesenius, William (1939), *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, ed. F. Brown, Oxford .Oxford University Press.
75. Hoftijzer. J. & K. Jongelling (1995). *Dictionary of the North-West Semitic Inscriptions*, Leiden et al.: Brill.
76. Huehnergard, J., (2017). *Arabic in its Semitic context*, In: A. Al-Jallad, ed. Arabic in context, celebrating 400 years of Arabic at Leiden. Leiden: Brill, 3–34.
77. Jastrow, Marcus (1903), *A Dictionary of the Targumim*, London/New York . G. P. Putnam's Sons.
78. Klein, E. (1987), *A Comprehensive Etymological Dictionary of the Hebrew Language*, Jerusalem, The University of Haifa.
79. Leslau, Wolf (1991), *Comparative Dictionary of Ge'ez*, Wiesbaden: Harrassowitz Verlag.
80. Moscati, Sabatino (1980), *An Introduction to the Comparative Grammar of the Semitic Languages*, Phonology and Morphology, Wiesbaden: Otto Harrassowitz.
81. Muss-Arnolt, W. (1905), *A Concise Dictionary of the Assyrian Language*, Berlin: Reuther & Reichard.
82. OCIANA. [http://krc.orient.ox.ac.uk/ociana/corpus/pages/OCIANA\\_0037724.html](http://krc.orient.ox.ac.uk/ociana/corpus/pages/OCIANA_0037724.html)
83. Oleary, De. Lacy (1923), *Comparative Grammar of the Semitic Languages*, London: Kegan Paul.
84. Orel, Vladimir & Stolbova, Olga (1995), *Hamito-Semitic Etymological Dictionary*, Leiden, Brill.
85. Payne Smith, Robert (1903), *A Compendious Syriac Dictionary*, Oxford, Clarendon Press.
86. Rubin, Aaron D. (2010), *A Brief Introduction to the Semitic Languages*, Piscataway: Gorgias Press.
87. Zammit, Martin (2002), *A Comparative Lexical Study of Qur'anic Arabic*, Leiden, Brill.